

واکاوی مسئله تصرفات امام غایب از منظر عقل و نقل *

محمد مهدی حائری پور^۱

اسدالله مصطفوی^۲

چکیده

یکی از شبهات مخالفین شیعه، مسئله عدم تصرف امام زمان عجل الله تعالی فرجه در زمان غیبت و ناسازگاری آن با ضرورت وجود امام در هر زمان است و پاسخ اجمالی آن است که: اولاً این علم به عدم تصرف از کجا برای شما پیدا شده است؟ آیا به صرف این که ما از تصرفات امام بی خبریم، می توانیم منکر وجود آنها شویم؟ ثانیاً این عدم تصرف امام غایب - به فرض اثبات آن - مستند به او نیست بلکه به سبب عوامل بیرونی است که تأثیری در امامت ایشان و لزوم و ضرورت آن ندارد به قول خواجه طوسی: وجوده لطف و تصرفه لطف آخر و عدمه منا. ثالثاً نزد عقلا هیچ تلازمی بین غیبت و عدم تصرف نیست بلکه ممکن است کسی در عین غیبت تصرفات گوناگونی داشته باشد ولی به دلیل غیبتش، تصرفات او نیز از نظر و ادراک ما پنهان بماند. در این مقاله به ابعاد مختلف این بحث به تفصیل سخن گفته شده است.

واژگان کلیدی

غیبت، تصرفات، فایده امام غایب، عدم تصرف، ظاهر و غایب.

مقدمه

یکی از شبهات مخالفین امامت درباره امام غایب، تصور نبود فایده برای وجود ایشان به دلیل عدم تصرف از سوی ایشان در زمان غیبت است به این بیان که امام غایبی که هیچ گونه تصرفی در امور ندارد، وجود و عدم او یکسان است و این برخلاف مبنای شیعه است که قائل به ضرورت وجود امام است. این اشکال از دیر زمان مطرح بوده و بزرگانی مانند شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی آن را مطرح کرده و با قوت پاسخ داده اند در عین حال برخی از مخالفان شیعه در صدد آمدند که بار دیگر این اشکال سست را مطرح کنند:

عثمان الخمیسی می نویسد:

* تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۱۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۲/۲۵

۱. عضو هیئت علمی مؤسسه آینده روشن (پژوهشکده مهدویت) قم، ایران (نویسنده مسئول) (mm.haeri313@gmail.com)

۲. استادیار گروه فلسفه و کلام دانشگاه بین المللی اهل بیت علیهم السلام (asadollahmostafavi@yahoo.com)

غیبت محمد بن حسن عسکری از انظار مردم وعدم خروج و رهبری دینی و سیاسی امت اسلام با وجود اعتقاد به وجود او و نیاز امت به او یک تناقض است. به عبارت دیگر امام و رهبری امت که در حال غیبت باشد چه فایده‌ای برای امت دارد؟ (الخمیس، ۱۴۲۹ق: ۲۴)

به این اشکال، می‌توان از ابعاد مختلف پاسخ داد:

۱. مساوی نبودن عدم علم با علم به عدم

نکته اول درباره تصرّفات امام در حال غیبت آن است که مخالفین شیعه از روی جهل یا عناد، عدم علم به فایده را مساوی با علم به عدم گرفته‌اند حال آن‌که بطلان آن، روشن و بی‌نیاز از برهان است زیرا به حکم عقل و نقل علم ما محدود است^۱ و ندانستن، دلیل بر نبودن نیست.

آیت الله جعفر سبحانی این نکته مهم را این‌گونه تقریر کرده است:

این‌که ما به فایده وجود امام در زمان غیبتش علم نداشته باشیم دلیل بر عدم فایده نیست، و سؤال‌کننده (از فایده امام غایب) عدم علم به فایده را راه به علم به عدم فایده گرفته است (و این خطاست) و چه بسیار برای این سؤال نمونه‌های مشابه در شریعت اسلامی وجود دارد که افراد ساده‌اندیش ندانستن فایده (در امری) را به جای علم به عدم فایده قرار می‌دهند و این از بزرگ‌ترین موارد نادانی در تحلیل مسائل علمی است و تردیدی نیست که عقول بشری به بسیاری از امور مهم در عالم تکوین و تشریح دسترسی ندارد بلکه مصلحت بسیاری از سنن الهی را نمی‌فهمد گرچه کارهای خدا از عبث و بیهودگی به دور است.^۲

بنابراین چه بسا فواید فراوانی که بر وجود او در زمان غیبت مترتب است و تصرفات گوناگونی که به وسیله او در جهت منافع مردم و رهبری غایبانه‌ی ایشان انجام می‌گیرد ولی بر ما پوشیده و مخفی می‌ماند. بنابراین وقتی به دلیل قطعی، ضرورت غیبت حجت الهی اثبات شد دیگر جایی برای شبهه عدم فایده وجود او باقی نمی‌ماند.

۱. خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿وما اوتیتم من العلم الا قليلا﴾ (اسراء: ۸۵).

۲. این عدم علمنا بفائده وجوده فی زمن غیبتہ، لا یدل علی عدم کونه مفیداً فی زمن غیبتہ، فالسائل جعل عدم العلم، طریقاً إلى العلم بالعدم!! وکم لهذا السؤال من نظائر فی التشريع الإسلامی، فیقیم البسطاء عدم العلم بالفائده، مقام العلم بعدمها، وهذا من أعظم الجهل فی تحلیل المسائل العلمیة، ولا شک أن عقول البشر لا تصل إلى کثیر من الأمور المهمّة فی عالم التکوین والتشريع، بل لا تفهم مصلحة کثیر من سننه وإن کان فعله سبحانه منزها عن العبث، بعیدا عن اللغو (سبحانی نیا، بی تا: ۲۱۷).

۲. عدم تصرف امام، مستند به امت

نکته مهم دیگر این است که با فرض تسلیم در برابر خصم و پذیرش تعطیلی برخی از شئون امام (مانند رهبری سیاسی و دینی در جامعه اسلامی)، این امر به کدام یک از امام یا امت مستند است؟

از نظر قرآن، قطع برکات و الطاف الهی به دلیل عدم قابلیت مردم است وگرنه خداوند در این جهت هیچ بخلی ندارد بلکه فیض او دائم و لاینقطع است چنان که فرموده است:

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ (اعراف: ۹۶)؛

و اگر محققاً اهل شهرها و آبادی‌ها ایمان آورده بودند و تقوی داشتند ما هم برای آنها باز کرده بودیم برکات از آسمان و زمین را و لکن تکذیب کردند ما هم آنها را گرفتیم به آنچه کسب می‌کردند.

بنابراین در مسئله امامت، خداوند به لطف عام خود، برای مردم حجت و دلیل قرار می‌دهد ولی این رفتار مردم است که سبب غیبت و محرومیت از بخشی از برکات امام می‌شود پس عدم تصرف او در برخی از شئون، از ناحیه مردم است نه از سوی خدا یا امام؛ و از مهم‌ترین انگیزه‌های پنهان زیستی و رازهای غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه این است که مردم به حمایت و اطاعت از آن حضرت برخاستند و در وفا به پیمان ولایت، هم‌داستان و یک‌دل نگشتند و لذا باید علت اساسی غیبت را در خود مردم جستجو کرد و جامعه را مسئول آن دانست؛ زیرا مسلم است وقتی جامعه، پذیرش حجت الهی را نداشته باشد و از فرمان او اطاعت و حمایت نکند شرایط سخت می‌شود و اگر جانس در خطر باشد غیبت ضرورت می‌یابد تا وقتی که شرایط ظهورش محقق شود و مردم با جان و دل، دستوراتش را اجرا کنند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

واعلموا ان الارض لا تخلوا من حجة لله عزوجل ولكن الله سيعمي خلقه عنها بظلمهم وجورهم واسرافهم على انفسهم (نعمانی، ۱۴۲۲ق: ۱۴۱)؛
بدانید که زمین از حجت خدا خالی نمی‌ماند، اما خداوند، در اثر ظلم و ستم و گناهان مردم، آنان را از دیدن او کور و محروم خواهد ساخت.

خواجه طوسی این حقیقت را چنین بیان کرده است:

وجوده لطف و تصرفه لطف آخر و عدمه منا (حلی، ۱۴۱۳ق: ۳۶۲)؛

یعنی وجود امام معصوم، لطف است و تصرف او در امور، لطف دیگری است و عدم

آن، از ناحیه ما مردم است.

و علامه حلی در شرح کلامش نوشته است؛ یعنی تمامیت و کامل شدن لطف امامت، به سه امر بستگی دارد:

الف) آنچه مربوط به خداوند تبارک و تعالی است و آن آفرینش وجود امام است و دادن قدرت و علم به او و معرفی وی به نام و نسبش، که اینها را خداوند متعال انجام داده است؛
ب) آنچه در رابطه با خود امام است و آن این است که امامت را بپذیرد و بردوش کشد، و امام نیز وظیفه اش را به انجام رسانده است؛

ج) آنچه بر مردم واجب و لازم است و آن این است که با امام مساعدت نمایند، او را یاری کنند، دستوراتش را بپذیرند و فرمانش را اطاعت کنند، اما مردم، در اجرای این مسئولیت، کوتاهی کردند و وظایف خود را نسبت به امام، انجام ندادند، پس علت کامل نشدن لطف امامت، از سوی مردم است، نه از جانب خداوند تبارک و تعالی و نه از ناحیه خود امام.^۱
بنابراین اگر مردم به حسن اختیار، بار مسئولیت خود را به دوش کشند و از امام زمان شان، اطاعت و حمایت کنند، لطف امامت کامل گشته و حجت خدا، زمام امور جامعه را به دست می‌گیرد و ملت را به سعادت می‌رساند، اما اگر به سوء اختیار، امام را واگذارند و دستوراتش را به کار نیندند، از کامل شدن لطف امامت، مانع شده و زمام امور مملکت را به ناهلان و جاهلان سپرده، به انحراف و گمراهی دچار می‌شوند و اگر به این مقدار هم قناعت نکرده بر قتل امام مصمم گردند، حجت خدا غایب می‌شود.

مرحوم سیدمرتضی که در اوایل غیبت کبری می‌زیسته است، در رساله کوتاهی که پیرامون مسئله غیبت نگاشته، درباره علت نهمان‌زیستی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌نویسد:

السبب فی الغیبة هو اخافه الظالمین له و منعهم یده من التصرف فیما جعل الیه التصرف
فیه، لأن الأمام انما ینتفع به النفع الکی اذا کان متمکنا مطاعا محلی بینه و بین اغراضه
لیتقود الجنود و یحارب البغاة و یقیم الحدود و یسد الثغور و ینصف المظلوم و کل ذلك لایتم
الا مع التمكن، فاذا حیل بینه و بین اغراضه من ذلك سقط عنه فرض القيام بالامامة و
اذا خاف علی نفسه وجبت غیبتة، و التحرز من المضار واجب عقلا و سمعا، و قد استتر

۱. لطف الامامه یتیم بامور: منها: ما یجب علی الله تعالی و هو خلق الامام و تمکینه بالتصرف و العلم و النص علیه باسمه و نسبه و هذا قد فعله الله تعالی. و منها: ما یجب علی الامام و هو تحمله للامامه و قبوله لها و هذا قد فعله الامام و منها: ما یجب علی الرعیة و هو مساعدته و النصرة له و قبول اوامره و امتثال قوله، و هذا لم یفعله الرعیة، فکان منع اللطف الکامل منهم، لامن الله تعالی و لامن الامام (حلی، ۱۴۱۳ق).

النبي ﷺ وسلم في الشعب واخرى في الغار، ولا وجه لذلك الا الخوف والتحرز من المضار (طوسی، ۱۳۴۱ ش: ۵۳۲)؛

سبب و انگیزه پنهان شدن امام آن است که ستمگران حضرت را (به تهدید بر قتل) ترسانده و از دخل و تصرف در اموری که زمامش به دست آن حضرت است ممانعت نمودند. زیرا بهره کلی و نصیب کامل بردن از وجود امام، مشروط است به آن که حضرت، قدرت و تمکن داشته، زمام امور را در اختیارش باشد، دستوراتش اجرا گردد و مانعی در راه رسیدن به اهدافش وجود نداشته باشد تا نظامیان را بسیج کند و با تجاوزگران بجنگد و حدود الهی را اقامه نماید و مرزها را ببندد و داد مظلوم را از ظالم بگیرد و این همه انجام نپذیرد مگر با وجود تمکن و قدرت، پس اگر موانعی او را از اهدافش بازدارد، وجوب پیشوایی و سرپرستی جامعه از آن حضرت ساقط شود و زمانی که بر حیات خویش بترسد و از شر ظالمان، امنیت جانی هم نداشته باشد، لازم است غیبت نماید و از دیده‌ها پنهان گردد، زیرا اجتناب از خطر و دوری از ضرر، هم به حکم عقل و هم به حکم نقل واجب است، چنان که نبی اکرم ﷺ زمانی در شعب ابی طالب و بار دیگر در غار ثور پنهان شد، در حالی که این غیبت و نهان‌زیستی رسول خدا ﷺ انگیزه و علتی جز بیم جاننش و مصونیت از ضررها و خطرات نداشت.

بنابراین اگر عدم تصرف امام در برخی از شئون امامت در زمان غیبت به مردم و تقصیر ایشان مستند باشد در این صورت این عدم تصرف عیب و نقصی بر امام نخواهد بود تا ضرورت وجود او و فواید مترتب بر وجودش را با اشکال مواجه کند.

۳. ولی ظاهر و ولی غایب

پاسخ دیگر این است که قرآن کریم ضمن معرفی اولیاء الهی به مردم، از دو گونه بودن آنها خبر داده است یک قسم ولی ظاهر است که طبعاً با مردم ارتباط آشکار داشته و کارها و تصرفاتش از دید مردم پنهان نیست مانند بسیاری از انبیاء و حجج الهی که وظیفه هدایت و تعلیم امت را به عهده داشتند و قسم دیگری از حجت‌ها کسانی هستند که از مردم غایب هستند ولی غیبت آنها مانع از تصرفات و کارهای آنها و تاثیرات گسترده‌شان در اجتماع انسانی نیست. نمونه روشن آن داستان خضر علیهِ السلام است که در قرآن به عنوان مصاحب موسی علیهِ السلام از او یاد شده است و از ظاهر آیات و بیان مفسرین استفاده می‌شود که او ولی غایب الهی است به گونه‌ای که حتی نبی الهی موسی علیهِ السلام او را نمی‌شناسد. خضر علیهِ السلام در عین غیبت در اجتماع حضور داشته و تصرفاتی در جهت مصالح افراد انجام می‌دهد که البته این تصرفات به ظاهر از دید مردم عادی پنهان است (سبحانی، ۱۴۱۲ ق: ج ۴).

استاد محمد سند پس از اشاره به همین جریان قرآنی، این گونه نتیجه گیری کرده است:

أَنَّ هُنَاكَ حُجْجاً لِّلَّهِ وَأَوْلِيَاءَ وَأَصْفِيَاءَ يَقُومُونَ بِأَدْوَارٍ، لَكِن فِي ظِلِّ السُّتَارِ وَالْخَفَاءِ، فِي ظِلِّ سِتَارِ غَيْبِيَةِ الشُّعُورِ بِهِمْ، فَالْقُرْآنُ الْكَرِيمُ مِنْ اسْتِعْرَاضِهِ لِهَذِهِ الظَّاهِرَةِ يَرِيدُ أَنْ يَثْبُتَ مَنْطِقاً مَهْماً، هَذَا الْمَنْطِقُ هُوَ الَّذِي تَوَصَّلَتْ إِلَيْهِ الْبَشَرِيَّةُ فِي الْقُرُونِ الْأَخِيرَةِ، مِنْ أَنَّ الْقِيَامَ بِأَدْوَارٍ يُمْكِنُ أَنْ يَتِمَّ فِي ظِلِّ الْخَفَاءِ، وَيَتِمَّ فِي ظِلِّ السَّرِّيَّةِ، وَلَيْسَ هُنَاكَ أَى ضَرُورَةٌ تُلَازِمُ بَيْنَ الْقِيَامِ بِالْأَدْوَارِ الْمَهْمَةِ الْمَصِيرِيَّةِ وَبَيْنَ الْإِنْكَشَافِ وَالظُّهُورِ فِي الْعَلَنِ، بَلْ يُمْكِنُ أَنْ يَقُومَ الْحُجَّةُ بِهَذِهِ الْأَدْوَارِ فِي الْخَفَاءِ، وَهَذَا يَنْكَشِفُ مِنْ خِلَالِ الصَّلَةِ بَيْنَ ظَاهِرَةِ الْخَضِرِ وَمَجْمُوعَتِهِ، مَعَ الْإِمَامِ الْمَهْدِيِّ وَغَيْبِيَّتِهِ (سند، ۱۴۳۱ق: ۱۳۸):

بنابراین برای خدا حجت‌ها و اولیا و برگزیدگانی است که کارها و اموری را در عالم انجام می‌دهند ولی در پوشش و پنهانی به گونه‌ای که شناخته نمی‌شوند. در واقع قرآن با بیان این پدیده به دنبال اثبات یک منطق مهم است که بشر در قرون اخیر به آن دست یافته است و آن منطق عبارتست از امکان قیام و نقش آفرینی در پوشش و پنهانی و این که هیچ ملازمه‌ای بین نقش آفرینی‌های بزرگ و مهم و آشکار و علنی بودن آن کارها نیست.

امام علی علیه السلام درباره انواع حجت‌های الهی فرموده است:

اللَّهُمَّ بَلِي، لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لَكَ بِحُجَّةٍ، إِمَّا ظَاهِراً مَشْهُوراً، أَوْ خَائِفاً مَغْمُوراً لئَلَّا تَبْطُلَ حُجْجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتِهِ (نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷)؛
بلی زمین تهی نماند از کسی که حجت بر پای خداست، یا پدیدار و شناخته است و یا ترسان و پنهان از دیده‌هاست تا حجت خدا باطل نشود و نشانه‌هایش از میان نرود.

بنابراین توجه به این نکته بسیار مهم است که اساساً مسئله وجود حجت‌های الهی در زمین و در میان مردم، محدود به حجج ظاهر و آشکار الهی نبوده است؛ بلکه حجت الهی ممکن است در همان حال که حی و حاضر و در میان خلق است در عین حال، از انظار مردم غایب باشد یا حتی دیده شود ولی شناخته نشود و اما این سؤال که حجت غایب الهی چگونه و با چه مکانیزمی، پیروان خود را در حال غیبت، رهبری می‌کند بحث دیگری است و ممکن است به دلیل محدودیت علم ما و عدم احاطه ما به توانایی‌های حجج الهی، فرآیند رهبری غایبانه او، بر ما آشکار نباشد مگر آن جا که وحی، پرده از چگونگی رهبری حجت غایب الهی بردارد چنان که درباره هدایت‌های غایبانه حضرت یوسف علیه السلام انجام داده است که به جاست توضیح کوتاهی درباره آن داشته باشیم:

یکی از داستان‌های شگفت قرآن داستان زندگی حضرت یوسف علیه السلام است که فراز و

نشیب فراوان دارد و از جمله مقاطع جالب آن جریان صدارت و وزارت ایشان در سرزمین مصر و فعالیت‌های گسترده او در آن سرزمین است و این در زمانی است که یوسف علیه السلام از نظر شخصیت و جایگاه پیامبری نزد مردم مصر ناشناخته و از شناخت ایشان در غیبت است و آنان گرچه او را می‌بینند ولی نمی‌شناسند. اما یوسف علیه السلام بیشترین تأثیر را در همین دوران غیبت و ناشناسی در زندگی مصریان داشته است و آنان را با مدیریت و امانت‌داری خود از خطر خشکسالی رهانیده است چنان‌که در همین دوران او از قوم و قبیله خود که در کنعان به سر می‌برند غایب است ولی در عین غیبت آذوقه و توشه زندگی برای آنها می‌فرستد و به وسیله برادران خود که به مصر رفته‌اند پدر و بستگانش را از قحطی نجات می‌دهد. آری اینها همه برکات وجودی یوسف علیه السلام است که در دوره غیبتش از او صادر گردیده و جمعیت‌های وسیعی را که از ایشان غایب بوده است بهره‌مند کرده است.

قرآن کریم در بیان این بخش از زندگی یوسف علیه السلام می‌فرماید:

﴿وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهٖ اَسْتَخْلِصُهٗ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهٗ قَالَ اِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ اَمِيْنٌ * قَالَ اَجْعَلْنِي عَلٰى خَزَائِنِ الْاَرْضِ اِنِّيْ حَفِيْظٌ عَلِيْمٌ * وَكَذٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوْسُفَ فِي الْاَرْضِ يَتَّبِعُوْا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نٰصِيْبٌ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ اَجْرَ الْمُحْسِنِيْنَ﴾ (یوسف: ۵۴-۵۶)؛
 ملك (مصر) گفت: او (یوسف) را نزد من آورید تا وی را مخصوص خود گردانم هنگامی که (یوسف نزد وی آمد و) با او صحبت کرد (ملك به عقل و درایت او پی برد و) گفت تو امروز نزد ما منزلت عالی داری و مورد اعتماد هستی (یوسف) گفت مرا سرپرست خزائن سرزمین (مصر) قرار ده که نگهدارنده و آگاهم. و این‌گونه ما به یوسف در سرزمین (مصر) قدرت دادیم که هرگونه می‌خواست در آن منزل می‌گردد (و تصرف می‌کرد) ما رحمت خود را به هرکس بخواهیم (و شایسته بدانیم) می‌بخشیم و پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کنیم.

تعبیر «یتبوء منها حیث یشاء» (یوسف: ۵۸) اشاره به قدرت تصرف یوسف در مصر دارد پس از آن که محبوس و ممنوع‌التصرف بود؛ یوسف علیه السلام به رغم دشمنان و بدخواهانش و به اراده الهی در زمین قدرت پیدا کرده و آن‌گونه که بخواهد اراده خود را عملی کرده و به نفع مردم تصرفات فراوان داشته و مدیریت اقتصادی زندگی آنها را در اختیار دارد و در آن بحران شدید، عامل نجات آنها می‌گردد و این درحالی است که مردم از شناخت او به عنوان حجت الهی و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حجاب غیبت به سر می‌برند. نکته جالب این است که قرآن در ادامه آیه مورد بحث فرموده است: «نصیب برحمتنا من نشاء» (یوسف: ۵۸) و با این جمله به همگان

گوشزد می‌کند که به اراده غالبه خود هر که را بخواهد در زمین قدرت می‌بخشد و هیچ چیز از جمله غیبت، مانع از نفوذ اراده او نیست؛ و جمله «نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ» در این جا به معنای جمله «وَ اللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ» در آیه ۲۱ همین سوره است، آن جا که فرمود:

﴿وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ...﴾ (یوسف: ۲۱)؛

و همین نحو ما مکان دادیم از برای یوسف و تمکن پیدا کرد در روی زمین و هر آینه تعلیم کردیم او را به تأویل خواب‌ها و خداوند بر کار خود غالب است... .

معلوم می‌شود که مراد این است که خدای سبحان وقتی بخواهد رحمت خود را به شخصی برساند، کسی در برابر خواسته او قدرت معارضا ندارد و هیچ مانعی نمی‌تواند او را از به کار بردن اراده و خواستش جلوگیری کند. اگر سببی از اسباب، می‌توانست که مشیت خدا را در مورد احدی باطل سازد هر آینه درباره یوسف این کار را می‌کرد، زیرا در خصوص او تمامی اسباب، آن هم سبب‌هایی که هر کدام جداگانه در ذلیل کردن یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ کافی بود دست به دست هم دادند، و با این حال نتوانستند او را ذلیل کنند، بلکه برخلاف جریان اسباب، خداوند او را بلند و عزیز کرد، آری حکم تنها از آن خداست (طباطبائی، ۱۳۹۰ ق: ذیل آیه ۵۶ یوسف).

و همان طور که غیبت یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ مانع از تصرفات فراوان او در جامعه و تأثیرات گسترده او به نفع مردم نشد غیبت مهدی عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى نیز نمی‌تواند مانع از تصرفات او در امور مردم و جامعه بشری باشد چرا که او حجت الهی و واسطه فیض خداست.

البته باید توجه داشت که وقتی سخن از تصرفات غایبانه حجت غایب الهی می‌شود از آن جا که شخص او یا شخصیت او غایب است در غالب موارد و برای اکثر مردم کارهای او نامحسوس است. به تعبیردیگر، در زمان غیبت، مردم چنان که حجت غایب را نمی‌بینند از درک و شناخت کارها و تصرفات او در عالم نیز عاجزند مگر بعضی از خواص که به معرفت و شناخت برتر و بالاتری نسبت به او و کارهای او دست یافته باشند مانند پدری که سرپرستی خانواده و فرزندان کوچک و بزرگ خود را به عهده دارد و آن‌گاه که به سفر می‌رود و از خانه و خانواده خود غایب می‌شود هم چنان برای اهل خود خدمت می‌کند و آنها را از جهات مختلف مادی و معنوی تأمین می‌کند ولی این منافع را مادر و فرزندان بزرگ‌تر که شعاع وسیع تأثیرگذاری پدر را دیده‌اند می‌فهمند و نه فرزندان کوچک‌تر که درک ناقصی از جایگاه پدر دارند.

بنابراین حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ حتی آن وقت که در زندان است - و مطابق روایات این دوران بخشی از دوره غیبت اوست - قدرت تأثیرگذاری و تصرف در نفوس و امور برای او وجود دارد و

باذن الله در زندانیان و عقاید آنها تصرف کرده آنها را از شرک و بت پرستی نجات می دهد. آن پیامبر الهی با وحی الهی و علم تعبیر خواب که از ناحیه خدا به او تعلیم داده شده است در هم سلولی های خود تحولی بنیادین ایجاد می کند و آنها را مؤمن و مسلمان می کند.

قرآن کریم در این باره می فرماید:

﴿قَالَ لَا يَا تَيْكَمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا تَبَأْتُهُمَا بِنَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكَمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ يَا صَاحِبِي السِّجْنِ أَأَرَبَابٌ مُتَّفِقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا الْأَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَدِيمُ وَلَكِنْ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (يوسف: ۳۷-۴۰)؛

یوسف به آن دو نفر که خواب دیده بودند گفت: من قبل از آن که جیره غذایی شما برسد، تاویل خوابتان را خواهم گفت. این از اموری است که پرودگارم به من آموخته است. همانا من آئین قومی را که به خدا ایمان ندارند و به قیامت کفر می ورزند، رها کرده ام. و آئین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب را پیروی کرده ام. برای ما سزاوار نیست که چیزی را شریک خداوند قرار دهیم. این از فضل خدا بر ما و بر مردم است، ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی کنند. ای دو یار زندانی من! آیا خدایان متعدّد و گوناگون بهتر است یا خداوند یکتای مقتدر؟ شما غیر خدا چیزی را عبادت نمی کنید مگر اسم هایی (بی مسمی) که شما و پدران تان نام گذاری کرده اید (و) خداوند هیچ دلیلی (بر حقانیت) آن نفرستاده است. کسی جز خدا حق فرمانروایی ندارد، او دستور داده که جز او را نپرستید. این دین پابرجا و استوار است، ولی اکثر مردم نمی دانند.

نتیجه این که گرچه در زمان غیبت حجت الهی از عموم مردم غایب است ولی این غیبت مانع از آن نیست که ولی زمان به اذن الله با افراد زیادی از مردم ارتباط پیدا کند و مشکلات آنها را برطرف کند و یا به نفوسی که قابلیت و صلاحیت دارند تعلیم دهد و جان هایی را که شایستگی دارند در مسیر تهذیب و پاکی مدد رساند یا از جامعه انسانی و اسلامی آفات و شرور زیادی را دفع کند یا در ابطال کید دشمنان تأثیر گذارد و در همه این حالات از درک و شناخت مردم در غیبت باشد یعنی او را ببینند ولی نشناسند مگر تعداد کمی از خواص و اولیاء الهی که به بعضی از منافع و ثمرات وجودی او علم و آگاهی پیدا می کنند و برکات وجودی او را در همه جا مشاهده کرده یا حس می کنند.

چنان که امیرالمؤمنین علی علیه السلام در توصیف امام غایب فرموده‌اند:

ألا! وإن من أدركها متايسرى فيها بسراج منير، ويحذو فيها على مثال الصالحين، ليحلّ فيها ربقا، ويعتق فيها رقًا، ويصدع شعبا، ويشعب صدعا. في سترة عن الناس لا يبصر القائف أثره و لوتابع نظره، ثم ليشحذنّ فيها قوم شحذ القين التصل، تجلى بالتزويل أبصارهم، ويرمى بالتفسير في مسامعهم، ويغبقون كأس الحكمة بعد الصبح (نهج البلاغه، خطبه ۱۵۰)؛

آگاه باشید آن که از ما (حضرت مهدی علیه السلام) فتنه‌های آینده را دریابد، با چراغی روشن و روشنگر سیر می‌کند و بر روش و سیره صالحان و نیکان رفتار می‌نماید تا در آن گرفتاری‌ها بندی بگشاید و بردگان و ملت‌های اسیر را آزاد سازد و جمعیت‌ها (و دولت‌های گمراه و ستمگر را) از هم متلاشی و پراکنده سازد و حق جویان متفرق را گرد آورد. او (سال‌های طولانی) در پنهان و غیبت از مردم به سر می‌برد؛ به گونه‌ای که اثرشناسان، اثر قدمش را نیابند، گرچه در یافتن آن فراوان تلاش کنند. پس گروهی در آن فتنه‌ها چونان شمشیرها صیقل می‌خورند (آماده درهم کوبیدن فتنه‌ها می‌گردند) دیدگان آنها با نور قرآن جلا داده و تفسیر قرآن در گوش‌های شان طنین افکند و جام‌های حکمت در صبحگاهان و شامگاهان نوشانده شوند.

و به همین دلیل است که در روایات متعدد از معصومین علیهم السلام، بهره‌مندی از امام غایب به خورشید پشت ابر تشبیه شده است که در عین غیبت، خیراتش به زمین و اهل زمین می‌رسد ولی در پوششی از ابرها که مانع از تجلی مستقیم و بی‌پرده خورشید شده‌اند ولی از خیرات و منافع خورشید مانع نگردیده‌اند. هم چنین است امام غایب از نظرها و درک‌ها، که آثار و برکات وجود او و ولایت و امامت او به عالم و آدم می‌رسد گرچه دیده نمی‌شود یا شناخته نمی‌گردد:

عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ يَقُولُ لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَرَفْنَا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَسَنُ أَطِيعُ الْأَمْرَ الَّذِينَ قَرَنَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ بِطَاعَتِكَ فَقَالَ هُمْ خُلَفَائِي يَا جَابِرُ وَ أُمَّةُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْدِي أُولَئِكَ هُمُ الْخَيْرُ ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ سَمِيُّ وَ كَنِيَّ حُجَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ بَقِيَّتُهُ فِي عِبَادِهِ إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ ذَاكَ الَّذِي يَفْتَحُ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ عَلَى يَدَيْهِ مَسَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَعَارِبَهَا ذَاكَ الَّذِي يَغِيبُ عَنْ شَيْعَتِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ... قَالَ جَابِرٌ فَقُلْتُ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَهَلْ يَقَعُ لِشَيْعَتِهِ الْإِنْتِفَاعُ بِهِ فِي غَيْبَتِهِ فَقَالَ إِي وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالنُّبُوَّةِ إِنَّهُمْ يَسْتَضِيئُونَ بِنُورِهِ وَ يَنْتَفِعُونَ بِوِلَايَتِهِ فِي غَيْبَتِهِ كَانْتِفَاعَ النَّاسِ بِالشَّمْسِ وَ إِنْ تَجَلَّلَهَا سَحَابٌ يَا جَابِرُ هَذَا مِنْ مَكْتُوبِ سِرِّ اللَّهِ وَ مَحْزُونِ عِلْمِهِ فَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَا عَنْ أَهْلِهِ... (صدوق، ۱۴۰۵، ج ۱، ۲۵۳)؛

جابر بن یزید جعفی گوید از جابر بن عبدالله انصاری شنیدم که می‌گفت: وقتی که خدای تعالی بر پیامبرش این آیه را فرو فرستاد که «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۱ گفتم: یا رسول الله! خدا و رسولش را شناخته‌ایم، پس اولو الامری که خداوند طاعت آنها را مقرون به طاعت خود کرده چه کسانی هستند؟ فرمود: ای جابر آنها جانشینان من و ائمه مسلمین پس از من هستند، اولین ایشان علی بن ابی طالب علیه السلام است و بعد از او حسن و حسین علیهم السلام ... و حسن بن علی [العسکری] و پس از او هم نام و هم کنیه من حجّة الله در زمینش و بقیه الله در بین بندگان، فرزند حسن بن علی [العسکری] ائمه مسلمین خواهند بود، او کسی است که خدای تعالی مشرق و مغرب زمین را به دست او بگشاید، او کسی است که از شیعیان و اولیائش غایب شود... جابر گوید: گفتم: یا رسول الله! آیا در غیبت او شیعیانش از او بهره‌ای می‌برند؟ فرمود: آری، قسم به خدایی که مرا به نبوت مبعوث فرمود از نور او نور می‌گیرند و به ولایت او در دوران غیبتش منتفع می‌شوند مانند ارتفاع مردم از خورشیدی که در پس ابراست، ای جابر! این سر مکنون خداوند و علم مخزون اوست، آن را از غیر اهلش بیوشان ...

این نکته جالب توجه است که برخی از محدثین اهل سنت نیز نقل کرده‌اند که اگر در بیابانی گم شدید و چاره‌ای نداشتید، بندگان صالح خدا را صدا بزنید که به اذن خداوند به شما کمک خواهند کرد و استناد کرده‌اند به حدیثی که عتبه بن غزوان از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود:

هرگاه یکی از شما در بیابان چیزی را گم کرد و یا به کمکی نیاز داشت در جایی که کسی در آن جا نیست بگوید: ای بندگان خدا به من کمک کنید. چون برای خدا بندگان هست که ما آنها را نمی‌بینیم.^۲

۴. تصرف با واسطه

درباره تصرفات امام غایب نکته مهم دیگری قابل توجه است و آن این که پیامبر و حجت الهی، مسئولیت هدایت امت و تدبیر شئون مختلف مردم را به عهده دارد ولی لازم نیست همه امور و وظایفش را خود مستقیماً عهده‌دار شود بلکه گاهی به واسطه‌ای که او تعیین کرده است مهم او انجام می‌گیرد.

۱. نساء: ۵۹.

۲. رک: هیشمی، ۱۴۰۸ق: ج ۱، ۱۰۶، ۱۳۲؛ هیشمی در این کتاب بخشی را به این نوع احادیث اختصاص داده است.

شیخ مفید رحمته الله علیه این حقیقت را پس از طرح اشکال خصم، پاسخ داده است: وقتی در عصر غیبت، حدود الهی اجرا نمی‌شود و نمی‌توان کسی را به حق دعوت کرد و جهاد مقدسی با دشمنان دین صورت نمی‌گیرد، چه نیازی به امام زمان، وجود و عدم او چه تفاوتی دارد (شیخ مفید، ۱۳۸۴ ش: ۱۰۵).

سپس در پاسخ آن می‌نویسد:

غیبت امام، خللی به حفظ شرع و ملت وارد نمی‌کند. امام، در هر صورت، به احوال امت توجه دارد و شیعیان عهده‌دار دعوت به شرع هستند و در این خصوص، حجت بر آنان تمام است. جهاد با دشمنان دین را نیز، والیان از سوی ایشان می‌توانند بر عهده گیرند (همان: ۱۰۶).

بنابراین، غیبت امام، محلّ غرض نیست. به علاوه اگر امام، به دلیل ترس بر حال خود، نتوانست حدود را اقامه کند و احکام را اجرا کند و زمین به فساد کشیده شد، عامل انتشار فساد، کسی جز ستمگران نخواهند بود و هم آنان باید پاسخگو باشند (همان: ۱۰۷).

نمونه روشن آن، جریان رفتن موسی علیه السلام به کوه طور است. یعنی در آن زمان که موسی علیه السلام برای گرفتن الواح به کوه طور رفت و از امت خود غایب شد هارون را به عنوان خلیفه و جانشین خود در امت تعیین کرد تا امور ایشان را تدبیر کرده و آنها را به سوی صلاح هدایت کرده و از فساد باز دارد؛ نیز وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله مدینه را به قصد تبوک ترک کرد، علی بن ابی طالب علیه السلام را به عنوان جانشین خود در مدینه قرار داد و تصریح فرمود:

انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لانی بعدی (کلینی، ۱۳۶۳ ش: ۸، ۱۰۷).

بنابراین غیبت حجت الهی ملازم با تعطیلی تصرفات و هدایت‌های او نیست بلکه او در زمان غیبت از طریق جانشینان و وسایط خود هم‌چنان در امور امت تصرف می‌کند و هدایت و تدبیر امور آنها را به عهده دارد چنان‌که امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در طول مدت غیبت صغری به واسطه نائبان خاص و پس از آن در غیبت کبری به وسیله فقها که نواب عام اویند به هدایت دینی و تدبیر امور اجتماعی و حل و فصل منازعات و تدبیر سیاسات مردم و شیعیان پرداخته است. دریافت این نکته جواب روشن دیگری به شبهه عدم فایده برای امام غایب و یا شبهه عدم قیام امام به مسئولیت خویش در قبال امت است آن‌گونه که ناصر القفاری در کتاب خود مطرح کرده است و از این جهت غیبت امام مهدی علیه السلام را امری ناروا و غیرقابل قیاس با غیبت انبیاء دانسته و می‌گوید:

وهذا الدفاع قد أبطله الشيعة أنفسهم؛ لأنهم يقولون بأن مهدیهم هو الحاكم الشرعی

للأمة منذ أحد عشر قرناً أو يزيد، وهو القيم على القرآن ولا يحتج بالقرآن إلا به، ولا هداية للبشر إلا بواسطته... وهو الذي معه القرآن الكامل ومصحف فاطمة والجفر والجامعة، وما يحتاجه الناس في دينهم ودنياهم، فهديتهم مسؤول عن الأمة، ومعه وسائل هدايتهم وسعادتها في الدنيا والآخرة (القفاري، بی تا: ۷۰۷)؛

و دفاعی که شیعیان از مسئله غیبت می کنند (و غیبت مهدی را با غیبت انبیاء مساوی قرار می دهند) دفاع غلطی است زیرا عقیده شیعیان درباره جایگاه مهدی شان به عنوان حاکم شرعی و قیّم و مفسر قرآن و هادی بشر بودن او با غیبت او سازگاری ندارد زیرا او با چنین جایگاهی نسبت به هدایت امت و رساندن آنها به سعادت دنیا و آخرت مسئول است و در حال غیبت از این مسئولیت بزرگ کناره گرفته است.

نتیجه گیری

غیبت امام ملازم و مساوی با عدم تصرف او در اجتماع نیست بلکه او به اذن الله در شئون مختلف جامعه بشری و به ویژه جمعیت شیعی به طور مستقیم و یا با واسطه تصرفات فراوان داشته و دارد^۱ و عدم درک و شناخت ما انسان های محدود نسبت به نوع تصرفات او و کم و کیف کارهای او در این دوران امری طبیعی است زیرا وقتی حجت الهی در غیبت است ناگزیر اعمال و کارهای او نیز برای نوع مردم مخفی و پنهان است اما افراد زیادی از مؤمنین، هدایت ها، عنایت ها و نیز امداد او را در مشکلات فردی و اجتماعی مشاهده و یا حس کرده اند. این نکته نیز مهم است که کج اندیشان بدانند که قرار نیست حجت الهی براساس خواست و نظر آنها در عالم تصرف کند بلکه او به عنوان ولی خدا براساس اراده الهی و مصالح امت کار می کند چنان که در جریان موسی و خضر علیه السلام این حقیقت در لسان خضر با تعبیر «وما فعلته عن امری» (کهف: ۸۲) بیان گردیده است یعنی آنچه او در مصاحبت موسی علیه السلام انجام داده همه براساس دستوری از جانب خداوند بوده است. نتیجه نهایی این که غیبت حجت خدا می تواند به اذن الله با تصرفات فراوان او مطابق آنچه حکمت و مصلحت الهی اقتضا می کند (و نه آن گونه که دیگران مصلحت اندیشی می کنند) همراه باشد و البته این تصرفات ممکن است از نوع مردم پنهان بماند.

۱. در این زمینه کتاب های زیادی وجود دارد از جمله آنها ر.ک: میر مهر نوشته سیدمسعود پورسیدآقایی.

منابع

قرآن کریم

نهج البلاغه

۱. ابن بابويه، محمد بن علی بن حسین (۱۴۰۵ق)، *کمال الدین و تمام النعمة*، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۲. حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر (۱۴۱۳ق)، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۳. الخمیس، عثمان بن محمد (۱۴۲۹ق)، *عجیب ترین دروغ تاریخ*، ترجمه: اسحاق بن عبدالله الهوفی، بی جا: بی نا.
۴. سبحانی، جعفر (۱۴۱۲ق)، *الالهیات فی الكتاب والسنة والعقل*، قم: المركز العالمی للدراسات الاسلامیة.
۵. سبحانی، جعفر (بی تا)، *الائمة الاثنی عشر، بی جا: بی نا.*
۶. سند، محمد (۱۴۱۳ق)، *الامام المهدي عليه السلام والظواهر القرآنیة*، نجف: بقية العترة.
۷. طباطبایی، محمد حسین (۱۳۹۰ق)، *الميزان فی تفسیر القرآن*، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۸. طوسی، نصیرالدین (۱۳۴۱ش)، *کلمات المحققین*، قم: بی نا.
۹. القفاری، ناصر (بی تا)، *اصول مذهب الشيعة الامامية الاثنی عشریة: عرض و نقد*، بی جا: انتشارات دارالرضا.
۱۰. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۳ش)، *الکافی*، تحقیق، تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الاسلامیة، پنجم.
۱۱. مفید، محمد بن محمد نعمان (۱۳۸۴ش)، *المسائل العشریة الغیبة*، قم: انتشارات دلیل ما.
۱۲. نعمانی، محمد بن ابراهیم (۱۴۲۲ق)، *الغیبة*، تحقیق: فارس حسون، قم: انوار الهدی، اول.
۱۳. هیثمی، علی بن ابی بکر (۱۴۰۸ق)، *مجمع الزوائد*، بیروت: دارالکتب العلمیة.

